





خدا چنین می خواهد...

آموزش احکام
(ویژه دختران نوجوان)

انتشارات متمادی

تقدیم بہ امام مہربانؑ
کہ از دیرگمان غیب است،
ولی نقطہ بہ نقطہ لطف و محبتش بہ ما مرسد؛
تقدیم بہ امام مہربانؑ
کہ عبادت ہر ما بہ سبب پیوند با او قبول میشود؛
تقدیم بہ امام زمان،
حضرت محمدی صلوات اللہ علیہ

فهرست

پیش‌گفتار ۹

مقدمه ۱۲

غذاها و آدم‌ها! (۷)

* کار را به کاردان بسپار! ۲۱

حرف حساب ۳۰

درس (۲۷) مبطلات نماز

* آنچه نماز را باطل می‌کند ۳۴

۱. روی برگرداندن از قبله ۳۴

۲. حرف زدن ۳۴

۳. خوردن و آشامیدن ۳۵

۴. خندیدن ۳۵

۵. گریه کردن ۳۶

مکروهات نماز ۳۷

درس (۲۸) آشنایی با شکایات نماز

* شک در نماز ۴۲

* نماز احتیاط ۴۳

* سجده سهو ۴۴

۴۴..... چگونه سجده سهو به جا آوریم؟

درس (۲۹) نماز جماعت (۱)

* نماز جماعت ۴۸

۵۰..... شرایط نماز جماعت.

درس (۳۰) نماز جماعت (۲)

۵۶..... شرایط امام جماعت.

۵۷..... پیوستن به نماز جماعت.

غذاها و آدم‌ها! (۸)

* جور هندوستان ۶۴

۷۳..... حرف حساب.

درس (۳۱) نماز جماعت (۳)

۷۷..... مستحبات و مکروهات نماز جماعت.

درس (۳۲) نماز آیات

* نماز آیات ۸۲

۸۳..... «زمان» خواندن نماز آیات.

۸۳..... «چگونگی» خواندن نماز آیات.

درس (۳۳) نماز مسافر

* نماز مسافر ۸۸

۸۸..... شرایط مسافرت.

۸۹..... حدّ تَرَحُّص.

۹۰..... قصد ماندن ده روز.....

درس (۳۴) روزه

۹۴..... * روزه

۹۵..... نیت روزه.....

۹۶..... وقتی روزه ضرر دارد.....

غذاها و آدم‌ها! (۹)

۱۰۲..... * ستاره

۱۱۳..... حرف حساب.....

درس (۳۵) مبطلات روزه (۱)

۱۱۶..... * آنچه روزه را باطل می کند (مبطلات روزه)

۱۱۶..... ۱. خوردن و آشامیدن.....

۱۱۷..... ۲. دیدن خون حیض در حال روزه.....

۱۱۸..... ۳. باقی ماندن بر حیض تا اذان صبح.....

درس (۳۶) مبطلات روزه (۲)

۱۲۲..... ۵. دروغ بستن به خدا یا یکی از پیامبران و امامان و حضرت زهرا علیها السلام.....

۱۲۳..... ۶. رساندن غبار غلیظ به حلق.....

۱۲۳..... ۷. فرو بردن تمام سر در آب.....

۱۲۴..... ۸. استفراغ کردن.....

درس (۳۷) روزه مسافر و روزه قضا و کفاره روزه

۱۳۰..... * روزه مسافر.....

۱۳۱..... * روزه قضا.....

❖ کفاره روزه ۱۳۲

درس ۳۸ احکام حجاب

❖ احکام حجاب ۱۳۸

۱۳۸ اهمیت حجاب

۱۳۸ حجاب در برابر محرم

۱۳۸ حجاب در برابر نامحرم

۱۴۰ حجاب نگاه

۱۴۰ حجاب گفتگو

❁ پیش‌گفتار

امام صادق علیه السلام:

« حدیثی در حرام و حلال الهی که آن را از شخصی راستگو بگیری برای

تو از دنیا و سیم و زرش برتر است. »*

سعادت هر انسانی وابسته به عمل به تمام دستورات خداوند است. دستوراتی که او به عنوان برنامه جامع زندگی به انسان‌ها رسانده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله با تحمّل زحمات و سختی‌های فراوان، دستور العمل هدایت و سعادت بشرها را در اختیار آدمیان قرار داده‌اند.

ایشان بارها و بارها و به ویژه در آخرین روزهای عمر پر برکت خود، با بیان حدیث شریف ثقلین مسلمانان را به قرآن و اهل بیت علیهم السلام سفارش می‌نمودند. روشن است که یافتن جزئیات و وظایف بندگی و احکام شرعی از کتاب الهی و احادیث خاندان نبوت کاری تخصصی و نیازمند مهارت است. به همین جهت هر شخصی برای عمل به تکالیف خود باید یکی از این دو راه را انتخاب نماید: یا تخصص لازم جهت به‌دست آوردن احکام شرعی از منابع آن را کسب کند و یا اینکه برای شناخت وظایف خود به متخصصان این زمینه یعنی مراجع تقلید مراجعه نماید.

* المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۹.

از همین رو فقها و مراجع تقلید، سال‌های بسیار و با تحمّل سختی‌ها، به مطالعه و یادگیری در زمینه به‌دست آوردن مهارت استخراج احکام شرعی از قرآن و روایات می‌پردازند. آن‌ها حاصل زحمات علمی خود را در کتب فقهی به زبان عربی نگاشته و در اختیار علما و دانشمندان دینی قرار می‌دادند تا این مسائل را برای مؤمنان و متدینان توضیح دهند. در دوران مرجعیت آیت الله العظمی بروجردی نظرات فقهی این زعیم شیعه، به شکل امروزی در کتابی با عنوان «توضیح المسائل»، به زبان فارسی بازگردان شد تا برای مخاطبان فارسی زبان نیز قابل استفاده باشد.

از آن دوران، این سنت نیکو پایدار مانده و کتب توضیح المسائل یا رساله عملیه فارسی از جانب مراجع پس از ایشان نیز منتشر گردید. با این وجود کتب توضیح المسائل، اگر چه به فارسی نوشته شده بودند ولی همچنان زبان علمی آن‌ها باعث این می‌شد که مراجعه عموم مخاطبان به آن‌ها با دشواری‌هایی مواجه باشد.

از طرف دیگر، این کتاب‌ها، کتب مرجعی هستند که برای تدریس تدوین نشده‌اند. به بیان دیگر، هدف اولیه نوشتن آن‌ها، آموزش نیست و برای تدریس در کلاس‌های آموزشی در نظر گرفته نشده‌اند. این مسائل نشان دهنده این بود که ما برای یاددهی و یادگیری احکام به ویژه برای کودکان و نوجوانان، در کنار رساله‌های عملیه نیازمند محتوایی مناسب برای این دسته از مخاطبان خواهیم بود.*

از سوی دیگر تجربه‌های میدانی نشان می‌دهد که صرف تبیین احکام الهی برای دانش‌آموزان لزوماً به عمل آن‌ها منتهی نمی‌شود. چرا که بیشتر سؤالات نوجوانان در مورد مسائل بنیادی همچون «چرایی عمل به شریعت» و «تعبد به احکام شرعی» بی‌پاسخ می‌ماند و در نتیجه انگیزه آن‌ها در زمینه پرس و جو و عمل به وظایف شرعی کاهش می‌یابد.

* پر واضح است که این بیان، نافی مراجعه به رساله‌های توضیح المسائل نخواهد بود بلکه در واقع بُن مایه و هدف غائی از تألیف این مجموعه کتاب، دلالت و راهنمایی جهت مراجعه عموم مخاطبان به رساله‌های توضیح المسائل و مراجع معظم تقلید است.

از این رو باید آموزش تکالیف شرعی پیوسته با دمیدن روح تعبد و بندگی به انسان همراه باشد تا ضمانت اجرایی برای عمل به دستورات دینی را به بار آورد. این دستاورد مهم غالباً فقط در صورتی به دست می‌آید که دغدغه فوق از سنین کودکی و نوجوانی مورد توجه جدی قرار گیرد. چرا که در این دوران از عمر انسان است که هر چه در دل فرد کاشته شود، محصول آن را در طول زندگی خود برداشت خواهد کرد. همان گونه که مولای متقیان علیه السلام در سفارشاتشان به فرزند بزرگوار خود امام مجتبی علیه السلام می‌فرمایند:

«إِنَّمَا قَلْبُ الْوَلَدِ كَالْأَرْضِ الْحَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ»*

«همانا دل فرد کم سن و سال همچون زمینی خالی است که هر آن چه در آن

بیافکنی آن را قبول خواهد کرد.»

از آن جا که مرکز توسعه محتوای آموزشی دینی (متممادی) به امر خطیر تربیت دینی و اولویت آن در سنین کودکی و نوجوانی آگاه است، بر آن شد که در راستای تحقق مأموریت خود در زمینه تولید و توسعه محتواهای فاخر آموزش دین، به توسعه و انتشار کتابی در زمینه آموزش احکام به نوجوانان پسر و دختر در قالبی مناسب، جذاب و تأثیر گذار برای این دسته از مخاطبان اقدام نماید. کتاب «خدا چنین می‌خواهد...» تلاشی است در زمینه پاسخگویی به نیازهای دانشی و معرفتی نوجوانان برای عمل به وظایف شرعی در قالبی متناسب با سلیقه و سن مخاطب. به امید آن روز که محتوای غنی آموزشی دینی در تمامی ابعاد آن در دسترس آحاد جامعه شیعی قرار گیرد.

مرکز توسعه محتوای آموزشی دینی

(متممادی)

❁ مقدمه

از جمله ارزشمندترین نعمت‌های خداوند مهربان به انسان‌ها، راهنمایی ما در مسیر بندگی صحیح است. بخشی از این مسیر و بایدها و نبایدهای آن که وظایف شرعی را تشکیل می‌دهد از طریق فرستادگان الهی به ما رسیده است. ما وظیفه داریم این بایدها و نبایدها را یاد بگیریم. همانگونه که عقلمان، ما را به انجام این کار مهم راهنمایی می‌کند، احادیث و روایات بسیاری در این زمینه ما را تشویق و ترغیب نموده و نسبت به کاهلی در یادگیری احکام شرعی هشدار داده‌اند. از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«خداوند، در روز قیامت از کسی که به تکلیف خود عمل نکرده می‌پرسد: آیا تکلیف خود را می‌دانستی؟ اگر بگوید می‌دانستم، به او خطاب می‌شود چرا به آنچه می‌دانستی عمل نکردی؟ و اگر بگوید نمی‌دانستم به او خطاب می‌شود چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی؟»*

روشن است که ناآگاهی و بی‌اطلاعی فرد نسبت به انجام تکالیف شرعی، عذری پذیرفته برای ترک انجام آن نخواهد بود. در شریعت مقدّس اسلام، وظایف بندگی از سن

* امالی شیخ مفید، ص ۲۲۷.

نوجوانی بر عهده انسان قرار می‌گیرد، از این رو باید یادگیری و یاددهی این وظایف و نحوه انجام آن نیز در همین سنین مدّ نظر قرار گرفته شود.

اینک کتاب «خدا چنین می‌خواهد...» در ضمن توافق‌نامه‌ای با مؤسسه تعالی نسل (متن) بر پایه ویرایش اثری از این مؤسسه با نام «آداب بندگی»، توسط مرکز توسعه محتوای آموزشی دینی (متمادی) تدوین شده و در اختیار مخاطبان قرار گرفته است. سعی مؤلفان این اثر بر آن بوده تا آن‌جا که ممکن است به‌جای استفاده از متون علمی رساله عملیه، با شبیه کردن بیان مسائل به زبان مخاطب، انتقال و آموزش آن‌ها را آسان‌تر کنند. از این رو، در تدوین متون آموزشی کتاب، از فتاوری‌ها و الگوهای به‌روز آموزشی استفاده شده است. با این حال در کنار انتقال ساده مفاهیم، صحت مطالب کتاب نیز از دغدغه‌های مهمّ متمادی است و بدین جهت اثر پیش رو با در نظر گرفتن فتاوی چند تن از مراجع عظام تقلید تدوین شده است که ایشان (به ترتیب حروف الفبا) عبارتند از:

آیت الله العظمی خامنه‌ای؛

آیت الله العظمی سیستانی؛

آیت الله العظمی شبیری زنجانی؛

آیت الله العظمی مکارم شیرازی.*

* برخی مآخذ تطبیق فتاوی مراجع عظام در این کتاب عبارتند از:

- آیت الله العظمی خامنه‌ای: اجوبة الاستفتائات (انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۴۰۰) و رساله توضیح المسائل امام خمینی رحمه الله علیه (مؤسسه چاپ و نشر عروج وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله علیه، ۱۴۰۱).
- آیت الله العظمی سیستانی: رساله توضیح المسائل جامع (دفتر آیت الله العظمی سیستانی، مشهد مقدس، ۱۴۰۱).
- آیت الله العظمی شبیری زنجانی: رساله توضیح المسائل (انتشارات مرکز فقهی امام محمد باقر علیه السلام، ۱۴۰۰).
- آیت الله العظمی مکارم شیرازی: رساله توضیح المسائل (انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۰۱).

یکی از چالش‌های اصلی در زمینه آموزش احکام در هر بُرهه و زمان، مسئله اختلاف فتاوی مراجع عظام است. این کتاب نیز از این بحث مستثنی نیست. از آن جا که بنای تألیف این اثر بر عدم خروج از چارچوب‌های آموزشی بوده و همانگونه که گفته شد، حفظ صحت محتوا برای مخاطبین نیز در اولویت قرار داشته است شیوه ذیل در بیان احکام با توجه به فتاوی مراجع مذکور مدّ نظر قرار گرفته است:

در هر مسئله شرعی، فتاوی مراجع معظم تقلید بررسی شده و در صورت عدم اختلاف نظر، متن کتاب مطابق با فتوای ایشان ذکر شده است. اما اگر در آن مسئله، اختلافی بین مراجع معظم تقلید وجود داشته باشد، در صورتی که رعایت جانب احتیاط برای مخاطب کتاب ما سختی نداشته و برای او مأنوس و آشنا باشد متن کتاب، مطابق با احتیاط نوشته شده است.

به عنوان مثال: در مسح پا، برخی از فقها مسح کردن همزمان دویا را بدون اشکال می‌دانند و برخی دیگر به احتیاط واجب در رعایت ترتیب نظر داده‌اند. در این حالت به دلیل اینکه رعایت ترتیب کار ساده و مطابق عادت افراد است، در کتاب، لزوم رعایت ترتیب بیان شده است.

اما اگر در مسئله اختلاف نظری باشد و احتیاط کردن برای دانش‌آموز مشکل باشد یا از نظر تربیتی و یا آموزشی بیان آن برای مخاطب کتاب به صلاح نباشد، دو فرض مطرح است:

فرض نخست؛ ارجاع احتیاط واجب به فتوای آسان‌تر. در صورتی که یکی از فقها فتوا به طرف خلاف احتیاط و به تعبیری نظر آسان‌تر دارد و برخی دیگر فقها احتیاط واجب بیان داشته‌اند، در این فرض با ارجاع احتیاطات به فتوا، فتوای ساده‌تر مبنای متن کتاب قرار گرفته است.

به عنوان مثال: برخی از فقها فضولات حیوان حرام‌گوشتی که خون جهنده ندارند (مانند ماهی) را هم بنابر احتیاط واجب نجس می‌دانند. از آنجا که این احتیاط قابل رجوع است، متن کتاب با در نظر گرفتن ارجاع این احتیاط نوشته شده و در آن فضولات هر حیوانی که خون جهنده ندارد، پاک عنوان شده است.

فرض دوم؛ عدم امکان ارجاع احتیاط واجب. این فرض در دو صورت ممکن است اتفاق بیفتد: یکی آنکه تمامی فقها فتوا داده باشند و این فتاوی با هم مختلف باشند، و دیگر آنکه برخی از فقها احتیاط واجب نموده باشند اما در مقابل، دو فتوای مختلف است که امکان ارجاع احتیاط واجب را دچار اشکال می‌نماید، در این حالت به جهت محذورات ذکر شده از پرداختن به اختلافات فتوایی در کتاب دانش‌آموز پرهیز شده و این اختلاف فتوا در کتاب مرتبی منعکس شده است.

به عنوان مثال: اگر مسیر رفت مسافر تا مقصد سه فرسخ باشد ولی مسیر بازگشت، پنج فرسخ (که در مجموع هشت فرسخ می‌شود) در این حالت (که مسیر رفت به تنهایی چهار فرسخ نیست) به نظر برخی از فقها باید نماز شکسته و به نظر برخی دیگر باید کامل خوانده شود. در این جا به دلیل اینکه بیان مسئله به صورت احتیاطی (یعنی جمع خواندن) از لحاظ آموزشی و تربیتی مناسب با مخاطب نیست، در کتاب دانش‌آموز به شکسته خواندن اکتفا شده است و تفصیل نظرات در کتاب راهنمای مرتبی ذکر شده است.

لازم به ذکر است که جهت حفظ قالب آموزشی کتاب دانش‌آموز، موارد مربوط به "اختلاف فتاوی"، "متون اصلی روایات استفاده شده در ضمن دروس" و همچنین "مستندات آن‌ها" صرفاً به وسیله شماره‌های بالانویس مشخص شده و از ذکر تفصیلی آن‌ها در این کتاب خودداری شده است. از این رو مریدان محترم می‌توانند با مراجعه به شماره‌های متناظر در کتاب مرتبی، این ارجاعات را پیگیری نمایند.

همچنین علائمی که به شکل «●» در متن درس‌ها آمده است، مربوط به فتاوی و احتیاطات آیت الله العظمی خامنه‌ای می‌باشد که تفصیل آن در انتهای کتاب ذکر گردیده است.

همان طور که پیشتر نیز اشاره شد، از جمله ویژگی‌های کتاب پیش رو، پرداختن به سؤالات مبنایی دانش‌آموزان در زمینه عمل به وظایف شرعی است. باقی ماندن این سؤالات و شبهات در مبنای تکالیف، همچون دلیل اطاعت از خداوند، چرایی تقلید، میزان اهمیت احکام شرعی و ... در ذهن دانش‌آموز، موجب کم‌رنگ شدن روحیه عبودیت در وی و کم‌انگیزی او در تن دادن به فرامین الهی می‌شود. از این رو متمادی بر آن شد که این مسائل بنیادین را نه در فضای آموزش مستقیم و یا پرسش و پاسخ که در ضمن داستان‌هایی ۹ گانه، برای مخاطبان تبیین نماید.

همچنین با توجه به تأکید مقام معظم رهبری به نصب‌العین بودن سند بنیادین تحوّل آموزش و پرورش در فعالیت‌های مرتبط با تعلیم و تربیت، در روند تولید این اثر سعی بر آن بوده است که مؤلفه‌ها و شاخصه‌های تبیین شده در این سند مورد توجه خاص قرار گیرد. از این رو همسو با بند ابتدایی بیانیه ارزش‌های سند تحوّل مبنی بر «توجه به آموزه‌های قرآن کریم، نقش معنوی، اسوه‌ای، هدایتی و تربیتی پیامبر اکرم ﷺ و حضرت فاطمه زهرا ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام به ویژه امام زمان ﷺ» اشاره به آیات و روایات مرتبط با هر بخش جهت ایجاد زمینه پذیرش نوجوانان، ارتباط بیشتر آن‌ها با کلمات نورانی قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام و همچنین ترغیب و تشویق آن‌ها نسبت به التزام به وظایف شرعی در دستور کار قرار گرفته است.

در آماده سازی این اثر، منطبق با قالب‌های نوین آموزشی، در کنار کتاب اصلی، کتاب راهنمای مربی برای «آموزش نکات جانبی»، «پاسخ‌های صحیح سؤالات و تمرین‌ها» و همچنین «توضیحات و تذکرات لازم هر درس» تدوین شده است. شایسته است که

مرتب‌ان محترم پیش از تدریس هر درس، به این راهنما مراجعه کرده و از نکات مطرح شده در آن مطلع گردند.

امید که این اندک تلاش در مسیر تربیت دینی ای‌تام آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مورد توجه صاحب مکتب و آخرین ذخیره الهی حضرت بقیة الله الأعظم عَلَيْهِ السَّلَام قرار گیرد.

گروه علمی نوجوان



انتشارات متمادی

غذاها و آرمها (۷)



کار را به
کاره‌ان
بسیار!

آنجکه گذشت...

همه اش از کل کل من و نیلوفر شروع شد و به اینجا رسید. او می گفت آشپزی اش بهتر از من است. مخفیانه توی مدرسه با هم غذا پختیم. ماجرا لو رفت و خبر رسید به مدیر. خانم مرتضوی پا در میانی کرد. خود مدرسه مسابقه آشپزی ترتیب داد. ۴ گروه پنج نفره. من هم یکی از سرگروه ها بودم. روز مسابقه ماجرای افتادن کاغذ آتش گرفته روی چادر حسنا و سر و صدا و بی آبرویی گروهمان بدجوری انگیزه هایمان را از بین برد. خاله ستاره اما دوباره کمکمان کرد و ادامه دادیم. بالاخره ریحانه هم با ماهیتابه اش رسید. ماهیتابه ای که تا آخر مسابقه چشم ازش بر نمی داشت که خش نیفتد. چون امانت همسایه شان بود. در عین ناباوری برنده مسابقه شدیم. آن جا بود که تازه فهمیدیم مسابقه ای بزرگتر در انتظار ماست. مسابقه ای که رستوران کبریت تدارک دیده بود بین پنج تا از مدارس منطقه. تصمیم گرفتیم به حرف خاله ستاره گوش کنیم و ماهی شکم پر بپزیم برای مسابقه بزرگ. سبزی های خاص درون شکم ماهی را خاله می خواست از خانه پروین خانم بیاورد. ما هم همراهش شدیم. رفتیم شمال. خانه پروین خانم پشت کوه بود. خاله ستاره راهنمایی کرد و رسیدیم. سبزی ها را از باغچه کوچکش جمع کردیم. ریحانه رفت سراغ تاب بلندی که توی باغ بود. از بالای تاب افتاد. زانویش شکست. او را بردند شهر. همه توی دلمان دعا کردیم: «خدا کند اتفاقی برای زانویش نیفتاده باشد.»

* کار را به کاردان بسپار!

دل و دماغ ماندن نداشتیم. چادر به سر نشسته بودیم دور اتاق بزرگ پروین خانم. در سکوت. لابد بقیه هم مثل من داشتند به ریحانه فکر می‌کردند. به زانویش که آقا اسماعیل می‌گفت بدجوری شده. اگر ریحانه تا آخر عمر لنگ بزند، عذاب وجدان نابودم می‌کند. من بودم که هلش دادم. من جوگیرش کردم که پایش را روی تاب برساند به آسمان. نشسته بودیم و منتظر فرمان خاله ستاره برای برگشت. غروب شد. صدای اذان

زیبایی در روستا پیچید و از پنجره باز ریخت توی

اتاق. پروین خانم رو کرد به خاله ستاره: «حالا نماز

بخونین. اگه خواستین بعدش برین.»

توی باغ وضو گرفتیم و برگشتیم. هوای لطیف

بیرون کمی سر حالمان آورد. نماز خواندیم. همه

دعایمان ریحانه بود و زانویش. پروین خانم هنوز

چادر نمازش را از سر باز نکرده بود که گفت: «همه

فکر و ذکر سر نماز پیش اون دختره بود.» حسنا زیر لب گفت: «قبول باشه.» حلما ریز

خندید. پروین خانم نشنید. ادامه داد: «اون تابه به خدا درست بود تا حالا» خاله ستاره

همین طور که داشت ذکرهای بعد از نمازش را می‌گفت زل زد به پروین. پروین خانم انگار

که مثل موش توی سه کنجی دیوار گیر کرده باشد، شروع کرد به تقلا کردن: «باور کن

ستاره. نوهام همین یه ماه پیش نشسته بود روش. الانم سُرو مُرو گنده است.» خاله

ستاره گفت: «همون که ۵ سالشه؟» پروین بیشتر گیر کرد: «درشته هزار ماشالله. مثل

...». «مثل» را کش داد و به هیكل‌های ما نگاهی انداخت. بعد انگشتش را گرفت سمت

سارا: «مثل این!» اولین نفری که از خنده ترکید خود سارا بود: «۵ ساله مثل من؟» همه



خندیدند. حتی خود پروین خانم. خاله ستاره گفت: «چوب درخته پوک بود. اون قارچا رو که روی تنه‌اش دیده بودی ...» مغزم سوت کشید. خاله ستاره هم قارچ‌ها را دیده و هم اینکه می‌دانسته که قارچ‌ها تنه درخت را پوک می‌کنند. سر همین داد زده که ریحانه روی تاب ننشیند. پروین خانم سرش را انداخت پایین: «این دختر شمام خیلی ورجه ورجه کرد روتاب.» دوباره آتش افتاد به جان من. ریحانه اهل این کارها نبود. لعنت به جوگیری‌های سرگروهی.

حلما چادر نمازش را خیلی تمیز تا کرد و گذاشت توی ساکش: «نمی‌ریم؟» قبل از خاله ستاره پروین خانم جواب داد: «حالا یه چایی بخوریم تو باغ. حیف نیست این هوا؟» بلند شد و رفت تا بساط چایی ذغالی‌اش را علم کند. کسی دلش نمی‌خواست از آن طعم چایی و آن لطافت هوا دل بکند.

پروین خانم با کمک بچه‌ها تختی چوبی را گذاشت توی بالکن. فرش کهنه‌ای هم انداخت رویش: «بفرمایید.» لامپ بالا سر ما را خاموش کرد و لامپ آن طرف بالکن را روشن. این از آن فوت و فن‌های زندگی در باغ بود. حشره‌ها جمع شدند دور لامپ روشن. ما هم زیر نور ستاره‌ها چایی ذغالی خوردیم با مویز. مویزهایی که خودش خشکشان کرده بود. با خودم فکر می‌کنم چای ذغالی با مویز آن هم زیر نور ماه، وسط طبیعتی که می‌توانی بوی دلپذیرش را تا ته ریه‌هایت بکشی، همه غم‌ها را می‌شوید و می‌برد. سارا طبق معمول اجازه گرفت و یک مشتم مویز ریخت توی جیبش. مشتم سارا هم که اندازه مشتم‌های معمولی نیست. به اجبار مویز را با چشم‌هایمان جیره بندی کردیم.

هنوز در خلسه چایی اول بودیم که در زدند. عاطفه بود. خاکستر مخصوصش را هم آورده بود. پروین خانم یکی زد توی صورت خودش: «حالا جواب اینو چی بدم؟» به پیشنهاد خاله ستاره، عاطفه خانم را آورد پیش ما و برایش چای ذغالی ریخت. تاریک بود.

عاطفه خانم خوب نمی‌دید: «کدوم یکی از این دخترها بود؟» نشست روی تخت، بقچه چرک مرده‌اش را باز کرد و بوی یک عطاری، زد به دماغم. چشم‌های درشتش را دوخت به من: «بیا دختر. بیا اینو بزنم به زانوت!» ترسیدم. مردمک چشم‌هایش خیلی بزرگ بود. گفتم: «من نبودم خاله!» خاله ستاره گفت: «این نبود. اون دختره کشک زانوش شکسته بود.» عاطفه خانم گفت: «چی؟ کشک؟ کشک نمی‌خواد خانوم جون. تخم مرغ بیارین!» حسنا پقی زد زیر خنده، خدا رحم کرد که گوش‌های عاطفه خانم سنگین بود و نشنید. پروین سرش را برد نزدیک گوشش: «می‌گن کشک زانوش شکسته! کشک!» عاطفه خانم چایی‌اش را هورت کشید: «کک؟ زانوش کک گذاشته؟ این دیگه خیلی عجیبه! کجاست؟» دندان‌ها را قفل کرده بودیم تا خنده ازشان بیرون نپرد. پروین خانم گفت: «رفت ننه عاطفه! رفت!» ننه عاطفه چپ‌چپ نگاهش کرد: «با اون حال؟» خاله ستاره فریاد زد: «بردنش بیمارستان.» ننه عاطفه یا الهی گفت و از روی تخت بلند شد: «اوناکه چیزی بلد نیستن. دواي کک پیش منه! یه جوشونده‌س که باید روزی سه بار بخوره.» صورتش را برد توی صورت خاله ستاره: «می‌خوره؟» خاله ستاره جا خورد. خنده‌اش را جمع کرد. پروین خانم دست انداخت گردن عاطفه و او را با خود برد سمت در خروجی. بلند بلند قربان صدقه‌اش رفت و با او خداحافظی کرد. وقتی آمد توی بالکن، لبخند روی لبش بود. گردنش را کج کرد و دست‌هایش را به حالت چه می‌دانم روی هوا نگه داشت: «چی بگم؟» یک دفعه کل باغ پروین خانم پر شد از صدای خنده. خنده‌های از ته دل. پروین خانم همان‌طور که استکان‌ها را برای چایی دوم جمع می‌کرد، گفت: «ننه عاطفه شکسته بند روستاست. کارش خوبه اما اطلاعات پزشکی نداره.» خاله ستاره نفس عمیقی کشید و گفت: «تخصص لازمه واسه کارای مهم. به قول شاعر کار هر کس نیست خرمن کوفتن.» حلما خواست خیلی با اطلاعات عمومی به نظر برسد: «مرد گر می‌خواهد و گاو

کهن! گفتم: «نه بابا، گاو خر می‌خواهد و مرد کهن» خاله ستاره لبخند زد: «گاو خر چیه دیگه؟ گاو نر می‌خواهد و مرد کهن»

چای دوم را که خوردیم کسی پیشنهاد رفتن نداد. تخت توی بالکن انگار چسب داشت. چسبیده بودیم. دست آخر همین گاو خر و مرد کهن، چراغی در ذهن سارا روشن کرد: «می‌خواین پانتومیم ضرب المثل بازی کنیم؟» بازی کردیم. روی همان تخت و وسط همان هوای خنک بهاری، زیر نور ماه. خیلی حال داد. فقط خنده‌ها مان نصفه می‌ماند



بخاطر ریحانه. دختره حرف نمی‌زد اما نبودنش داشت روحمان را ذره ذره می‌خراشید. کسی دیگر حرفی از رفتن نزد. ماندیم. شام را خودمان درست کردیم، با همان تخم مرغ‌هایی که پروین خانم می‌خواست برای پای ریحانه بیاورد. املت. رفتیم آشپزخانه باصفای پروین خانم. آن ور باغ بود. کوچک بود و همه چیز تویش پیدا می‌شد. خود پروین خانم گفت از شیر مرغ تا جان آدمیزاد. سارا سر به هر سوراخی می‌برد با دهان پر می‌آمد بیرون. پروین خانم چند بار تذکر داد اما سارا گفت معده‌اش سنگدان دارد. گفت: «بابام همیشه می‌گه ارثیه. ما هیچکدوم از غذا مریض نمی‌شیم.» نگذاشتیم خاله ستاره و پروین خانم دست به کاری بزنند. توی سرو کله هم زدیم و املت بی رنگ و رویی پختیم.

خاله ستاره بعد از شام گفت: «شب خطرناکه برگردیم پایین. بعد از نماز صبح راه می‌افتیم.» پروین خانم پتو آورد. دور همان اتاق خوابیدیم. با پنجره باز و پتویی تا زیر چانه. از آن یخ کردن‌های باحال. از آن‌ها که خنکای دلچسبی روی پوستت را قلقلک می‌دهد. من ولی خوابم نمی‌برد. صورت ریحانه پیش چشمم بود. لبخند روی تابش. اشک‌های بی‌صدایی که از پلک‌هایش سر می‌خورد. سردم بود. انگار یک قطب شمال را جا داده باشند توی قلبم. خواستم حواسم را پرت کنم. تیک تاک ساعت دیواری را می‌شمردم. رسیده بودم به ۲۳۴ که خاله ستاره آمد بالای سرم: «چرا نمی‌خوابی ملیکا؟» صدایش بی‌جوهره بود. نشستیم: «خوابم نمی‌بره.» نشست: «منم مثل تو.» گفتم: «شما چرا؟ من خرابکاری کردم.» گفت: «منم باید حواسم بهش می‌بود. نباید می‌داشتم بشینه روی تاب.» موجودی نامرئی گلویم را توی مشت گرفت: «شما که چند بار گفتین. اصلاً اهل این کارا نبود. من بهش پیشنهاد دادم.» صدایم را آرام‌تر کردم: «چون خودم می‌ترسیدم سوار شم.» دست گرمش را حلقه کرد دور شانه‌ام: «به خانم مرتضوی زنگ زدم. حالش

خوبه.» نگاهش کردم: «جدی؟»



کجا بودن؟» گفت: «اول رفتن یه بیمارستان توی شهر، دکتر دیده گفته باید ببرنش بیمارستان تخصصی. با آقا اسد

داشتن برمی‌گشتن تهران.» سرم را پایین انداختم. موهایم ریخت روی پیشانی: «این یعنی خیلی اوضاعش بده.» چشم‌هایم گرم شد. نگاهش کردم: «نه؟» موهایم را با دست از روی چشم‌ها برداشتم و برد پشت گوشم: «نه خاله. ایشالا چیزی نمی‌شه. دعا کن.» دستش را دور بازویم فشار داد. سرم ناخودآگاه آمد روی شانه‌اش. آرام و درگوشی گفت:

«تو سرگروهی. روحیه اینا هم به تو بستگی داره.» گرمای نفس خاله ستاره داشت قطب شمال قلبم را آب می‌کرد. یک قطره‌اش هم از روی صورتم سر خورد. چقدر خوب بود آن شب.

قبل از اینکه خاله برود و من بخوابم، صدایی آمد. سارا بلند شده بود و داشت تلوتلو می‌خورد. دست حلما را هم به گمانم لگد کرد که فریادش بلند شد. خاله ستاره رفت سراغ سارا: «سارا! خوبی؟» بریده بریده گفت: «دستشویی کجاس؟» روی پا بند نبود. خاله ستاره دستش را گرفت که یکی دیگر را زیر پاهایش نفله نکند.

بعد از نماز صبح و دعایی که خاله ستاره برای ریحانه خواند و همه از عمق وجود آمین گفتیم، کیسه‌های صیفی و سبزی را برداشتیم. پروین خانم نگذاشت بدون صبحانه راه بیفتیم. مختصر و سرپایی لقمه‌هایی خوردیم. بعد اسفند آورد و قرآن. صورتش از غصه جمع شده بود. تک تکمان را در آغوش گرفت و پشت سرمان آب ریخت. رد آمدن خورشید افتاده بود به افق که راه افتادیم. خاله ستاره همان ابتدای راه ایستاد: «با این کیسه‌ها که دستتونه حواستون به پایین رفتن باشه. هنوز خاک خیسسه. بهتره پاهاتونو کج بذارین و با بغل پا برید پایین.» تنها کسی که این راه را مثل کف دستش می‌شناخت، خاله ستاره بود. فهمیده بودم که باید گوش به فرمانش باشم و گرنه خودم آسیب می‌بینم. حسنا این را نفهمیده بود. از آن جایی که همیشه آتشی در جان این دختر در حال سوختن است، جلوتر از همه رفت. آن هم نه با بغل پا. گاهی می‌دوید، گاهی پا سست می‌کرد، گاهی محو الاغی می‌شد که از روبرو می‌آمد و از ترس چادرش را محکم می‌پیچید دور خودش. با این حال مسیر یک ساعته را دو ساعت طول دادیم. آن هم به خاطر سارا و سنگدانی که این بار کار نکرده بود. از همان دیشب معلوم بود که جعفری‌ها کار را خراب کرده‌اند. بین راه به خاطر او چند بار ایستادیم. حالش خوب نبود. خاله ستاره

به جای اینکه سرکوفت جعفری خوردن را بزند، رفت دنبال قرص. کسی را در همان خانه‌های پایینی روستا می‌شناخت. دو سه تا قرص دادند به سارا. بهتر شد.

توی اتوبوس برگشت، اثر قرص‌ها از بین رفت و بی‌تابی سارا برگشت. کاش حرف خاله ستاره را گوش داده بود. دلم برای صورت رنگ پریده‌اش می‌سوخت. ساعت ۱۰ رسیدیم تهران و قرار گذاشتیم ساعت ۳ بیمارستان تخصصی باشیم و بالا سر ریحانه.

حالا عقربه دقیقه شمار چسبیده به ۱۲ و هنوز غیر از من و خاله ستاره کسی نیامده. خانم مرتضوی هم رفته تا با دکتر متخصص صحبت کند. انگار ما باران را از شمال با خودمان آورده‌ایم. تند می‌بارد. صدایش گاه به گاه از در بیمارستان می‌ریزد توی راهروی انتظار. همان جا که من و خاله ستاره تکیه داده‌ایم به صندلی‌های سردش. خانم مرتضوی می‌آید. خاله ستاره بلند می‌شود: «چی شد ریحانه؟»

- «ظاهرا بین دو تا از دکترای متخصص اختلاف نظر وجود داره. یکی می‌گه باید پروتز بذارن، یکی دیگه می‌گه استخون می‌تونه خودش رو ترمیم کنه.»

سکوت می‌شود. با خودم فکر می‌کنم یعنی دکترها نمی‌توانند یک تصمیم بگیرند؟ خاله ستاره نفسش را آرام بیرون می‌دهد: «خدا کنه بهترین تصمیمو بگیرن.» می‌آیم کنارشان: «مگه هر دوشون متخصص نیستن، پس چرا دو جور حرف می‌زنن؟» خاله ستاره خیلی جدی نگاهم می‌کند: «هر دو متخصصن ولی در تشخیص ممکنه اختلاف نظر داشته باشن. برای همین عقل حکم می‌کنه به حرف کسی عمل کنن که دانش و



تجربه بیشتری داره.» خلاصه چون قبل از عمل جراحی از خانواده بیمار رضایت کتبی می‌گیرن، اگه خود دکترها نتونن به یه نظر واحد برسن، این پدر و مادر

ریحانه‌اند که باید مطمئن بشن کدوم دکتر واردتره که به حرفش گوش کنن. خانم مرتضوی می‌گوید: «اتفاقا پدر و مادر ریحانه پیش دکتران. دارن باهاشون صحبت می‌کنن. احتمالا باید تحقیق کنن، ببینن کدوم دکتر واردتره.» دلم پیش ریحانه است. خدا کند زانویش را بسپارند به بهترینشان. خاله ستاره می‌آید وسط فکرهایم: «البته که بهترین دکتر خود خداست.» هنوز دارم سعی می‌کنم جمله‌اش را هضم کنم که دوقلوها می‌آیند. مثل همیشه حسنا چند متری جلوتر است و توی چشم‌هایش دو تا گلوله آتش دارد. حلما هم آرام از پشت سرش می‌رسد. سلام می‌کنند. صبر می‌کنیم. خبری از سارا نمی‌شود.

سه و نیم است که می‌رویم پیش ریحانه. اتاقش بزرگ است و چند تا تخت دارد. ریحانه روی آخرین تخت خوابیده. چشم‌هایش بازند و منتظر. ما را که می‌بیند همه صورتش لبخند می‌شود. برایمان دست تکان می‌دهد. دوست دارم از روی تخت‌ها بدوم و بپریم توی آغوشش. حیف که خجالت می‌کشم. باید متین باشم و باوقار. پای ریحانه را بسته‌اند. گج نیست. خودش می‌گوید «آتل است فعلا.» اثری از درد توی چشم‌هایش نمی‌بینم. خانم مرتضوی می‌گوید «کار آرام بخش‌هاست.» ریحانه لباس سفیدی



پوشیده. رو می‌کند به من: «میشه مانتومو بدی؟» مانتویش آویزان است. دست می‌برد توی جیبش. یک گیره مو بیرون می‌کشد و می‌دهد به خاله ستاره: «این مال پروین خانمه. دیروز ازش گرفتم و موند به موهام. میشه وقتی رفتین پیشش بهش برسونین؟» دلم یک دفعه برای این همه

امانتداری‌اش تنگ می‌شود. وسط آن همه درد حواسش به یک گیره کوچک بوده. نگاهش می‌کنم. حالا که صورتش را از خون پیشانی شسته‌اند، تازه زخم‌های کوچک را

می بینم، کم نیستند. سنگ های ریز کف صورتش را خراشیده اند. اگر عینک ته استکانی نداشت، معلوم نبود چه بلایی سر چشمش بیاید. نا خودآگاه یاد پانتومیم دیشب می افتم و یکی از ضرب المثل هایش: «خدا گر ز حکمت ببندد دری، ز رحمت گشاید در دیگری.» کی ریحانه فکر می کرده عینک ته استکانی اعصاب خرد کنش، چشمش را نجات بدهد.

توی همین فکرها هستم که پرستاری می آید سراغ جمع ما: «خاله ستاره داریم اینجا؟» خاله ستاره برمی گردد و پرستار را نگاه می کند. پرستار بی جهت بداخلاق است: «یه آقای دم در بخش کارتون داره.» خاله ستاره بی اختیار می پرسد: «کیه؟» زن دست می کند توی جیب روپوش پرستاری اش: «گفت اسمش کاشفه! آقای کاشف. رئیس کارخانجات محصولات غذایی کاشف.» یکدفعه بوی پیاز و جعفری همه وجودم را پر می کند. نگاه متعجب خاله ستاره گره می خورد به چشم های پر از سوال خانم مرتضوی. «پدر سارا آمده بدون او. نکند حال سارا خراب شده باشد؟» خانم مرتضوی و خاله ستاره راه می افتند. بی اختیار دنبالشان می رویم. دیروز زیاده روی کرد سارا. خدا رحم کند ...

داستان ادامه دارد ...

انتشارات متمادی

حرف حساب

امیدوارم در مسیر عبادت و بندگی خدا همیشه سر حال و بانشاط باشید!

گاهی بین متخصصان فقه یا همان مراجع تقلید درباره مسئله‌ای اختلاف نظر پیش می‌آید و هر کدام نظر متفاوتی می‌دهند و به دنبال آن کسانی که از آن‌ها تقلید می‌کنند، به شکل متفاوتی به وظایف دینی خود عمل می‌نمایند. این مسئله برای برخی از افراد سؤال‌برانگیز است. وقتی که يك قرآن وجود دارد و روایات همگی روایات اهل بیت علیهم‌السلام هستند چطور می‌شود که دو مرجع تقلید درباره يك موضوع به دو نتیجه متفاوت برسند؟

در بررسی این مطلب توجه به دو نکته لازم است:

اول اینکه تعداد این مسائل اختلافی در مقایسه با مجموعه دستورات دینی بسیار اندک و ناچیز است، و همچنین این اختلاف نظرها همواره در امور جزئی به چشم می‌خورد و مراجع تقلید هیچ‌گاه درباره مسائل کلی آداب بندگی، اختلاف نظری نداشته‌اند.

برای درك نکته دوم خوب است به قصه خودمان نگاهی بیاندازیم. برای درمان پای ریحانه دو پزشك متخصص با یکدیگر اختلاف نظر پیدا کردند. هر دوی آن‌ها در یک رشته تخصص دارند، درس‌های مشابهی را آموخته و کتاب‌هایی که خوانده‌اند با هم تفاوتی نداشته است اما هر کدام با تکیه بر مهارتی که داشتند به نتیجه متفاوتی رسیدند. مسائل علمی گاهی ساده‌اند و راه حل‌های ساده‌ای دارند. این راه حل‌ها معمولاً در کتاب‌ها ذکر شده و درباره آن‌ها اختلاف نظری بین متخصصان وجود ندارد. اما گاهی برای متخصصان یک علم، مسائل بلکه معماهایی پیش می‌آید که جواب آن در هیچ کتابی نیامده است. برای حل این معماها، هر متخصصی راه خودش را دارد و آن را بهترین راه می‌داند.

دوستان عزیز ما! به دست آوردن آداب بندگی از قرآن کریم و روایات پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام یک مسیر پیچیده و علمی دارد که برای طی کردن آن تخصص و مهارت بالایی لازم است. به مهارتی که متخصصان علم فقه برای به دست آوردن آداب بندگی پیدا می‌کنند، «اجتهاد» می‌گویند. کسی که به این مهارت دست یافته و مجتهد شده، برای دانستن آداب بندگی و احکام دین، به دیگران مراجعه نمی‌کند و تقلید بر او حرام می‌شود. بلکه مجتهد در هر مسأله، به نتیجه علمی که خودش به آن دست پیدا کرده است عمل می‌کند. دانشمندان علم فقه نیز مانند دانشمندان دیگر رشته‌ها، با اینکه پایه‌های مشترکی دارند، گاهی به نتیجه‌های متفاوتی می‌رسند. این خاصیت مهارت و تخصصی است که کسب کرده‌اند. این خاصیت اجتهاد است.



انتشارات متمادی



۲۷

مُبطّلات نماز

(آنچه نماز را باطل می‌کند)

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«آنگاه که نماز واجب به جا می‌آوری، آن را در وقت خودش به جای آور؛ مانند کسی که می‌خواهد با نماز وداع کند و می‌ترسد دیگر فرصتی برای نماز نداشته باشد. پس نگاهت را به جای سجدهات بدوز ... و بدان که در برابر کسی ایستاده‌ای که او تو را می‌بیند ولی تو او را نمی‌بینی.»^۱



❁ آنچه نماز را باطل می‌کند

نمازگزار باید در طول نماز، کارهایی که نماز را باطل می‌کند انجام ندهد. مانند:

۱. روی برگرداندن از قبله

الف) اگر نمازگزار عمداً (با توجّه و قصد)، به قدری از قبله منحرف شود که دیگر به او «رو به قبله» نگویند؛ نمازش باطل است.

ب) اگر نمازگزار سهواً (بدون توجّه و قصد) یا بدون اختیار - مثل اینکه به او تنه بزنند یا باد شدیدی بوزد - از قبله منحرف شود:



❁ اگر کم‌تر از ۹۰ درجه منحرف شده نمازش صحیح است و باید فوراً خودش را رو به قبله کند و نمازش را ادامه دهد.

❁ اگر به میزان ۹۰ درجه یا بیشتر منحرف شده نمازش باطل است. •

۲. حرف زدن

اگر نمازگزار عمداً (با توجّه و قصد) حرف بزند (حتی یک کلمه)، نمازش باطل است^۲ اما اگر سهواً (بدون توجّه و قصد) از سر فراموشی یا اشتباه حرف بزند (اگرچه زیاده‌تر از یک یا چند کلمه باشد) نمازش باطل نیست ولی باید بلافاصله بعد از نماز دو سجده «سهو» به‌جا آورد.^۳ (با سجده سهو در درس بعد آشنا خواهیم شد.)



۱. سرفه و عطسه کردن و آه کشیدن نماز را باطل نمی‌کند^۳ اما اگر کسی عمداً کلمه «آه» یا «آخ» را تلفّظ کند، نمازش باطل است.

۲. قرآن خواندن (غیر از چهار سوره‌ای که آیه سجده واجب در آن‌هاست) و دعا و ذکر و یاد خدا کردن در هر جایی از نماز اشکالی ندارد.

۳. اگر نمازگزار عمداً به کسی سلام کند، نمازش باطل است. اما اگر کسی به او سلام کرد، در هر جایی از نماز که باشد، واجب است جواب سلام او را بدهد.

۴. جواب سلام از طرف نمازگزار باید کاملاً با سخن سلام‌کننده هماهنگ باشد؛ یعنی اگر به او بگوید: «سلامٌ علیکم» نمازگزار باید جواب بدهد: «سلامٌ علیکم» و اگر بگوید: «السلام علیک» باید در جواب بگوید: «السلام علیک» و اگر بگوید: «سلام» نمازگزار هم باید در جواب بگوید: «سلام».^۵

۳. خوردن و آشامیدن

نمازگزار باید از خوردن و آشامیدن در نماز بپرهیزد.^۶



اگر نمازگزار در بین نماز غذایی که لای دندان‌ها مانده فرو ببرد، نمازش باطل نمی‌شود.

۴. خندیدن

اگر نمازگزار عمداً (با توجّه و قصد) با صدا بخندد نمازش باطل می‌شود. اما اگر لبخند بزند یا بدون صدا بخندد یا سهواً (بدون توجّه و قصد) با صدا بخندد نمازش باطل نمی‌شود.^۷



اگر نمازگزار برای جلوگیری از صدای خنده حالش تغییر کند، مثلاً رنگش سرخ شود، چنانچه از حالت نماز خواندن خارج شود باید نمازش را دوباره بخواند.^۸

۵. گریه کردن

اگر نمازگزار عمداً (با توجه و قصد)^۹ برای امور دنیایی مثل از دست دادن چیزی یا از دنیا رفتن کسی، گریه کند، نمازش باطل است.

❁ گریه از ترس خدای متعال و عذابش یا اشتیاق به او و ثواب‌هایش از بهترین اعمال است و نماز را باطل نمی‌کند.



شکستن نماز واجب، بدون اینکه نمازگزار مجبور شده باشد، حرام است اما برای جلوگیری از ضرر قابل توجه مالی یا بدنی مانعی ندارد.^{۱۰}



اگر نمازگزار در رکعت اول پیش از آنکه به اندازه رکوع خم شود یادش بیاید که اذان و اقامه یا فقط اقامه را فراموش کرده، مستحب است که نمازش را بشکند و اذان و اقامه بگوید و دوباره نماز بخواند.

مکروهات نماز

انجام اعمال زیر در حین نماز، مکروه بوده و بهتر است نمازگزار از این کارها دوری کند:

۱. چشم‌ها را بر هم بگذارد یا به اطراف برگرداند.
۲. به نوشته‌ای مثل نوشته کتاب یا نوشته نگین انگشتری نگاه کند.
۳. با دست خود بازی کند و انگشت‌ها را داخل هم نماید.
۴. هنگام خواندن حمد و سوره یا گفتن ذکر برای شنیدن حرف کسی ساکت شود.
۵. هنگامی که خوابش می‌آید یا هنگامی که باید به دستشویی برود، نماز بخواند.



هرکاری که خشوع و خضوع نمازگزار را از بین ببرد مکروه است.

تمرین درس ۲۷



۱. اعمال زیر نماز را باطل می‌کند مگر در شرایط خاصی؛ آن‌ها را بیان کنید:

الف) خوردن و آشامیدن در نماز مگر

ب) گریه کردن در نماز مگر

ج) برگرداندن صورت از قبله مگر

د) سخن گفتن در نماز مگر

۲. منصوره در حرم امام رضا علیه السلام مشغول نماز بود. شلوغی حرم طوری بود که یکی از زوّار ناخواسته به او برخورد کرد به طوری که مقدار کمی از قبله منحرف شد ولی سریع به حالت قبلی برگشت. آیا او می‌تواند به نماز ادامه دهد؟

.....
.....
.....



۳. مادر برای خرید رفته بود بیرون از منزل و من و خواهر کوچکم، نرگس، در خانه تنها بودیم. اسباب‌بازی‌های نرگس را ریختم جلوی و مشغول نماز اول وقت شدم. او که تازه چهارده‌دست و پا راه رفتن را یاد گرفته بود، به طرف تلویزیون رفت و شروع به کشیدن سیم آن کرد. تلویزیون هر لحظه به لبه میز نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد تا اینکه ... دیگر نتوانستم ادامه

بدهم و نمازم را شکستم و پریدم طرف نرگس! بعد از اینکه مادرم برگشت پرسیدم: آیا من کار
حرامی انجام داده‌ام؟ مادر گفت:

.....

.....

.....

.....



انتشارات متمادی